

توریت انبیاء

سید مهدی قریشی *

چکیده: فدک دهی یهودی‌نشین بود که در سال هفت هجری بنابر مصالحه اهل آن با پیامبر اسلام ﷺ نصف آن در اختیار آن حضرت قرار گرفت و چون از موارد فیء محسوب می‌شد، رسول خدا آن را به فاطمه زهرا علیها السلام بخشیدند و تا زمان خلیفه اول در تصرف ایشان بود. پس از رحلت پیامبر ﷺ با تمسک به خبر «نحن معاشر الانبیاء لانورث ما ترکناه صدقه» (ما پیامبران ارثی نمی‌گذاریم؛ هر چه ترک کرده‌ایم، صدقه است)، آن را از فاطمه علیها السلام گرفته و جزء بیت‌المال قرارش دادند. به نظر می‌رسد، تمسک به این خبر و محروم کردن دختر پیامبر از ارث پدر از چند جهت مخدوش و مردود می‌باشد. با آیات صریح قرآن منافات دارد؛ سند این روایت که راوی آن تنها خلیفه اول است قابل اعتماد نیست؛ احتمالهایی در خصوص متن خبر مطرح است که از تمسک به آن بر عدم توریت انبیاء علیهم السلام ممانعت می‌کند.

کلیدواژه‌ها: فدک / توریت انبیاء / ارث / فاطمه زهرا علیها السلام.

*. استادیار گروه فقه و حقوق اسلامی دانشگاه ارومیه.

۱. مقدمه

فدک دهی یهودی نشین بود. در سال هفتم هجرت که قوای اسلام خیبر را فتح کردند، یهود فدک هیئتی را به مدینه اعزام نمودند و از در سازش درآمدند و با رسول خدا ﷺ بر نصف فدک مصالحه کردند. حضرت پیامبر آن را پذیرفت و بر همین اساس، نصف فدک به تملک پیامبر درآمد. چون هر آنچه با صلح به دست آید و مسلمانان در آن لشکرکشی و جنگ نکنند فیء نامیده می شود و مخصوص رسول خداست و حضرت در مصرف آن صاحب اختیارند. (حشر (۵۹) / ۶) رسول خدا ﷺ فدک را به فاطمه علیها السلام بخشیدند و تا زمان خلیفه اول فدک در دست فاطمه زهرا علیها السلام بود و خانواده علی علیها السلام و بنی هاشم از عایدات آن استفاده می کردند. (نک: طبرسی، ج ۶، ص ۴۳۶)

پس از رحلت پیامبر ﷺ، حاکمان فدک را از دست فاطمه علیها السلام گرفتند و وکیل آن حضرت را از آنجا بیرون کردند. فاطمه علیها السلام فدک را مطالبه کرد و بر ادعای خود علی علیها السلام و ام ایمن همسر رسول خدا ﷺ و رباح غلام پیامبر و حسن و حسین علیهما السلام را شاهد آورد؛ ولی شهادت آنان را نپذیرفتند. فاطمه علیها السلام بار دیگر ارث خود از فدک را مطالبه کرد؛ چون به نص قرآن فدک از آن پیامبر ﷺ بود. اما خلیفه اول این مطالبه را نیز با تمسک به روایتی از پیامبر ﷺ که تنها خودش راوی آن بود، رد نمود و ادعا کرد که پیامبر ﷺ فرموده است:

نحن معاشر الأنبياء لا نورث ما تركناه صدقة.

ما پیامبران ارثی نمی گذاریم. هر چه بر جای گذاریم، صدقه است.

فاطمه علیها السلام در مقابل این سخن که مخالف آیات دال بر توریث انبیاء علیهم السلام بود، با آیات قرآن احتجاج کرد و بر ارث بردن خود از پیامبر تأکید نمود. نوشته حاضر در خصوص روایت فوق است که خلیفه اول با تمسک به آن فاطمه زهرا علیها السلام را از ارث پدر محروم نمود.

شیعه و اهل سنت جریان فدک را نقل کرده‌اند و به تصریح قرآن و اتفاق فریقین، فدک مخصوص رسول خدا ﷺ بود و ایشان مختار بود که در آنجا هرگونه تصرف نمایند. پیامبر ﷺ آنجا را به فاطمه علیها السلام عطا کرد و در این رابطه سندی نوشته و به دخترش داد.

پس از رحلت پیامبر ﷺ فاطمه زهرا علیها السلام سهم ارث خود را با نشان دادن دست خط رسول خدا ﷺ در خصوص دادن فدک به فاطمه علیها السلام، درخواست کرد (طبرسی، اعلام الوری، ص ۱۰۰)؛ ولی خلیفه اول با تمسک به خبر «نحن معاشر الأنبياء لانورث ما تركناه صدقه» درخواست وی را رد کرد و فدک را داخل بیت‌الملال نمود. به نظر می‌رسد خبری که با استناد به آن عدم توریث انبیاء و در نتیجه محروم بودن فاطمه علیها السلام از ارث پدر ادعا شده است از چند جهت مخدوش بوده و قابل نقض است که عبارت‌اند از:

۱. این خبر با آیات صریح قرآن منافات دارد.
 ۲. سند این خبر که راوی آن تنها خلیفه اول است، قابل اعتماد نیست.
 ۳. احتمال‌هایی در خصوص خبر وجود دارد که از تمسک به آن بر عدم توریث انبیاء علیهم السلام جلوگیری می‌کند.
- برای روشن شدن مسئله موارد مذکور را در سه بخش جداگانه مورد بررسی قرار می‌دهیم.

نقض خبر با آیات

آیاتی در قرآن کریم مطرح می‌باشد که نشانگر بطلان ادعای عدم توریث انبیاء علیهم السلام است که به اختصار اشاره می‌شود.

الف) ارث بردن حضرت یحیی علیها السلام از حضرت زکریا علیها السلام:

ذکر رحمة ربك عبده زكريّا * إذ نادى ربه نداء خفياً * قال ربّ اِنّي وهن العظم منّي واشتعل الرأس شيباً و لم اكن بدعائك ربّ شقياً و اِنّي خفت



الموالي من ورائي و كانت امرأتی عاقراً فهب لي من لدنك ولياً * يرثني و

یرث من آل یعقوب و اجعله ربّ رضیاً. (مریم (۱۹) / ۲ - ۶)

یادآوری رحمت پروردگارت به بنده خود زکریا، آن دم که پروردگارش را ندا داد، ندایی پنهانی. گفت: پروردگارا من از پیری، استخوانم سست، و سرم سفید شده است، و در خواندن توای پروردگار بی بهره نبوده‌ام. من از بعد خویش از وارثانم بیم دارم، و زخم نازاست. مرا از نزد خود فرزندی عطا کن تا از من و از خاندان یعقوب ارث ببرد و او را پسندیده گردان.

آیات شریفه نشان می دهد که زکریا علیه السلام از خداوند ولیّی درخواست می کند که وارث او باشد و از وی و آل یعقوب ارث ببرد. برای آنکه روشن شود مراد حضرت زکریا علیه السلام از «ولّیاً یرثنی» چه کسی است توجّه به چند نکته لازم است.

۱. ولیّ هرکس شخصی است که متولّی و عهده دار کار او باشد؛ برای نمونه، ولیّ میّت کسی است که به کارهای او اقدام کند و جانشین او در ارثیه اش می شود. با توجّه به آیات «هنالك دعا زکریا ربّه قال ربّ هب لي من لدنك ذریّة طیبّة انک سمیع الدعاء» (آل عمران (۳) / ۳۸) «و زکریا إذ نادى ربّه ربّ لا تذرنی فرداً و أنت خیر الوارثین فاستجبنا له و وهبنا له یحیی» (انبیاء (۲۱) / ۸۹) معلوم می شود که «هب لي من لدنك ذریّة» در مقابل «فهب لي من لدنك ولیاً یرثنی» است. پس مراد از «ولیّ» فرزند صلبی است که از او ارث ببرد. چرا که آیه ۳۸ سوره آل عمران صریح است در این که زکریا علیه السلام از خداوند فرزند خواسته است.

۲. مراد از لفظ میراث و ارث در لغت و شریعت و عرف مردم وقتی به صورت مطلق استعمال شود، چیزی جز ارث بردن ما ترک میّت از اموال و اسباب زندگی نیست؛ حال یا به خاطر اینکه کلمه ارث، حقیقت در همان ارث مالی است و در غیر مال مجاز می باشد و یا به خاطر اینکه به ارث مال انصراف دارد، هرچند که در ارث صفات مثل علم و شجاعت و زهد و ... هم حقیقت باشد. پس به هر حال، لفظ ارث ظاهر در وراثت مال است و با انضمام آن به ولیّ در فرزند بودن وارث متعیّن

می شود. جمله «و إني خفت الموالي من ورائي» هم این مطلب را تقویت می کند. از آنچه گذشت، معلوم می شود که مراد از ولی غیر از فرزند، کس دیگری نمی تواند باشد و آنچه برخی گفته اند: «زکریا علیه السلام از خداوند کسی را خواسته که قائم مقام و وارث او باشد چه فرزند و چه غیر فرزند» (نک: آلوسی، ج ۱۶، ص ۶۲) نمی تواند صحیح باشد.

نیز روشن می شود که مراد از ارث نمی تواند علم و نبوت باشد؛ چنان که بعضی ادعا کرده اند. (همان، ج ۱۹، ص ۱۷۰) چرا که نبوت چیزی نیست که از راه خویشاوندی ارث برده شود. به علاوه با جمله «واجعله ربّ رضىاً» سازگاری ندارد؛ چرا که معنی ندارد کسی بگوید خدایا مرا فرزندی پیامبر ارزانی بدار و او را مرضی قرار ده، برای اینکه کسی که پیامبر می شود فضیلت مرضی بودن و بالاتر از آن را دارد و دیگر نیازی به درخواست ندارد.

از این آیات معلوم می شود که حضرت یحیی علیه السلام وارث زکریا علیه السلام بود و از ایشان ارث برده است. بر این اساس، آنچه خلیفه اول از عدم توریث انبیاء ادعا کرده، نمی تواند درست باشد.

(ب) ارث بردن حضرت سلیمان از داوود علیه السلام

وورث سلیمان داوود وقال یا أيها الناس علمنا منطق الطير وأوتينا من كل

شيء إن هذا هو الفضل المبين. (نمل ۲۷ / ۱۶)

و سلیمان از داوود میراث یافت و گفت: ای مردم، به ما زبان پرندگان را آموخته اند و از هر چیزی به ما داده شده است. و راستی که این همان برتری آشکار است.

آیه شریفه نشان می دهد که سلیمان علیه السلام مال و ملک را از داوود علیه السلام ارث برده است و اینکه بعضی از مفسران ادعا کرده اند که مراد از این ارث، ارث بردن علم و نبوت است (نک: آلوسی، ج ۱۹، ص ۱۷۰)، نمی تواند درست باشد. نبوت ارثی نیست؛



چراکه قابل انتقال نیست. علم هم با نوعی عنایت و مجاز می‌توان گفت که قابل انتقال است، ولی نه به صورت حقیقت؛ برای اینکه استاد، علم خود را به شاگرد انتقال نمی‌دهد، و گرنه باید خود استاد دیگر علم نداشته باشد. از سوی دیگر، این انتقال مجازی هم در علم فکری است که با درس خواندن به دست می‌آید؛ در حالی که علم انبیاء از مقوله درس خواندن نیست، بلکه کرامتی است از خداوند که دست فکر و ممارست، به آن نمی‌رسد؛ پس قابل ارث بردن نیست. این آیه نیز عدم توریث انبیاء را که خلیفه اول تحت عنوان «نحن معاشر الأنبياء لا نورث» مدعی شده، نفی می‌کند.

(ج) آیاتی که دلالت بر ارث بردن فرزندان و خویشاوندان دارد.

للرجال نصيب مما ترك الوالدان والأقربون وللنساء نصيب مما ترك الوالدان والأقربون مما قلّ منه أو أكثر نصيباً مفروضاً. (نساء (۴) / ۷)

برای مردان از آنچه پدر و مادر و خویشان بر جای گذاشته‌اند، سهمی است و برای فرزندان از آنچه پدر و مادر و خویشان بر جای گذاشته‌اند، سهمی است، خواه کم باشد یا زیاد، نصیب هرکس مفروض شده است.

يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمُ لِلذَّكَرِ مِثْلُ الْإُنثَى... تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ... وَمَنْ يُعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يَدْخُلْهُ نَاراً خَالِداً فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ.

(نساء (۴) / ۱۴ - ۱۱)

خداوند به شما درباره فرزندان و اقربان سفارش می‌کند: سهم پسر چون سهم دو دختر است. اینها احکام الهی است و هرکس از خدا و پیامبر او نافرمانی کند و از حدود مقرر او تجاوز نماید، وی را در آتشی درآورد که همواره در آن خواهد بود و برای او عذابی خفّ آور است.

این آیات بنابر قول شیعه و اهل سنت عام است؛ پس باید به عموم آنها تمسک شود، مگر دلیلی قاطع آن را تخصیص بزند؛ اما چنین دلیلی بر خروج پیامبران علیهم‌السلام از حکم آیه در دست نیست و نمی‌توان گفت که از انبیاء علیهم‌السلام کسی ارث نمی‌برد.



از آنچه گذشت معلوم می‌گردد که خبر «نحن معاشر الأنبياء لا نورث...» با آیات قرآن کریم معارض بوده و نمی‌توان با تمسک به این خبر فاطمه زهرا علیها السلام را از ارث پدر محروم نمود. از این گذشته اگر عمل به این خبر لازم و واجب بود، چرا خلیفه دوم آن را به علی علیه السلام برگرداند. (ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۲۲۳)

ردّ خبر از حیث سند

۱. اگر ما ترک پیامبر صلی الله علیه و آله صدقه بود و فاطمه علیها السلام در آن سهمی نداشت، لازم بود پیامبر حکم ماترک خود را به دخترش بیان می‌کرد تا ایشان ارث خود را مطالبه نکند. و اگر چنین حکمی بر فاطمه علیها السلام بیان می‌شد، امکان نداشت ایشان ارث خویش را از خلیفه مسلمین طلب کند؛ چرا که امت اسلامی در فضائل و عظمت دختر پیامبر اتفاق نظر دارند. پس روشن می‌شود که خبر عدم توریث انبیاء علیهم السلام نمی‌تواند خبر صحیحی باشد.

۲. از اوّل خلقت عادت بر این بوده که فرزندان و خویشاوندان و پدران و مادران از هم دیگر ارث می‌بردند. شکی نیست اگر ماترک پیامبران از این مسئله مستثنی بود، باید میان امتها و پیروان ادیان مشهور می‌شد و همه می‌دانستند که ماترک انبیاء باید در موارد صدقه مصرف شود؛ در حالی که چنین شهرتی میان هیچ یک از امتها، معهود و مشهور نیست.

۳. علی بن ابی طالب علیه السلام این خبر را باطل و موضوع می‌دانسته است. روایاتی در این خصوص نقل شده که تنها به ذکر یک نقل اکتفاء می‌شود. (نک: ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۰۰؛ سجستانی ازدی، ج ۲، ص ۱۳۰؛ بخاری، ج ۹، ص ۱۲۱؛ ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۲۲۲)

قال عمر لعليّ و العباس: قال أبو بكر: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: لا نورث ما تركناه صدقة، فرأيتاه كاذباً آثماً غادراً خائناً و الله يعلم أنّه لصادق بارّ راشد تابع للحقّ». (قشیری نیشابوری، ج ۵، ص ۱۵۱)

عمر به علی و عباس گفت: ابوبکر گفت: پیامبر فرمود ما ارث نمی‌گذاریم

هرچه ترک کردیم صدقه است؛ ولی شما دو نفر او را دروغگو و گناهکار و حيله گر و خائن دانستید؛ در حالی که خداوند می داند او راستگو و نیکوکار و تابع حق بود.



۴. خود فاطمه زهرا (علیها السلام) که امت اسلامی در فضائل و عظمت او اجماع دارند، این خبر را انکار کرده است؛ چرا که در جواب از این خبر فرمود:

سبحان الله ما كان رسول الله ﷺ عن كتاب الله صادفاً ولا لأحكامه مخالفاً بل كان يتبع أثره و يقفو سوره. أفجتمعون إلى الغدر اعتلاياً عليه بالزور... هذا كتاب الله حكماً و عدلاً و نطقاً فصلاً يقول: «يرثني و يرث من آل يعقوب» «و ورث سليمان داود». فبين عزوجل في ما و زع عليه من الأقساط، و شرع من الفرائض و الميراث و أماج من حظّ الذاکران و الإناث ما أزاع علة المبطلين... کلاً بل سوّلت لكم أنفسکم أمراً فصبر جميل و الله المستعان على ما تصفون. (طبرسی، احتجاج، ج ۱، ص ۱۰۶).

سبحان الله، در شگفتم از این تهمت! پیامبر ﷺ از کتاب خدا رویگردان و مخالف احکام قرآن کریم نبود؛ بلکه همواره پیرو قرآن بود و در پی سوره ها و آیات آن می رفت.

آیا برای توطئه اجتماع کرده و به نیرنگ و دروغ می خواهید به پیامبر اسلام دروغ و بهتان ببندید؟

اینک این کتاب خدا بین من و شما داوری عادل و گوینده و جداکننده حق و باطل است که می گوید: «زکریای پیامبر به خدا عرض کرد: فرزندی به من عطا کن که از من و آل یعقوب ارث برد.» [و باز در آیه دیگری می فرماید:] «سلیمان از داود ارث برد.» خداوند متعال در تقسیم سهمیه ها بیان روشنی دارد و واجبات و سهم ارث هریک از افراد را مشخص کرده و سهم ارث فرزندان دختر و پسر را به گونه ای توضیح داده که بهانه های اهل باطل را برطرف کرده است. چنین نیست که شما می گوید؛ بلکه نفسهای شما کاری را برای شما جلوه داده است. پس من چاره ای جز صبر نیکو ندارم و

از خدایاری می‌طلبم بر آنچه شما توصیف می‌کنید.

پس نمی‌توان این روایتی را که تنها خلیفهٔ اوّل آن را نقل نموده (نک: ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۲۳۰) و غیر از وی راوی دیگری ندارد، با این همه معارض، صحیح دانست.

ردّ خبر با ایراد محتملات

اگر از این مطالب صرف نظر کنیم و صدور روایت «نحن معاشر الأنبياء لانورث ما تركناه صدقة» از پیامبر اسلام ﷺ را قبول کنیم، احتمالی وجود دارد که از تمسّک به این روایت در عدم توریث انبیاء مانع می‌گردد.

احتمال دارد در روایت مذکور «ما تركناه» مفعول دوم «لانورث» باشد و مفعول اوّل آن حذف شده؛ در نتیجه و «صدقة» منصوب بوده، توضیح کلمه «ما» باشد. در نتیجه، معنی روایت به این ترتیب خواهد بود: ما پیامبران آنچه را به عنوان صدقه ترک کرده‌ایم به ارث نمی‌گذاریم.

این احتمال موافق عموم قرآن نیز هست. در صورتی که اگر «صدقة» مرفوع خوانده شود، یعنی «ما تركناه» مبتدا و «صدقة» خبر آن باشد، معنی روایت با عموم قرآن دربارهٔ ارث مخالف خواهد بود. و روشن است که تمسّک به احتمالی که موافق عموم قرآن باشد، اوّلی از تمسّک به احتمال دیگر می‌باشد.

برای روشن شدن مطلب، سخن فخر رازی را در این خصوص یادآور می‌شویم. فخر رازی در تفسیر کبیر خود در توضیح آیه «يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمُ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ...» (نساء ۴ / ۱۱) می‌گوید: از جمله تخصیصات این آیه اعتقاد اکثر دانشمندان اهل سنت است که معتقدند پیامبران ﷺ چیزی به ارث نمی‌گذارند، البته شیعه با این عقیده مخالف است.

نقل است که فاطمه علیها السلام هنگامی که میراث خود را طلب کرد با تمسّک به روایت «نحن معاشر الأنبياء لانورث ما تركناه صدقة» از ارث منعی کردند. در این هنگام، فاطمه علیها السلام به عموم آیه «لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ...» متمسّک شد که گویا خواست



اشاره کند که عموم قرآن را باخبر واحد نمی توان تخصیص زد.

فخررازی ادامه می دهد که شیعه معتقد است اگر تخصیص عموم قرآن باخبر واحد جایز هم باشد، باز نمی توان عموم قرآن را با این روایت تخصیص زد؛ چراکه: اولاً: این روایت مخالف سخن خداوند درباره زکریا علیه السلام است. خداوند از زبان زکریا علیه السلام نقل می کند که از خداوند خواست برای او وارثی قرار دهد که «یرثی ویرث من آل یعقوب» (مریم ۱۹ / ۱۹) و نیز مخالف سخن خداوند درباره سلیمان علیه السلام است که فرمود: «وورث سلیمان داود» (نمل ۲۷ / ۱۶) و نمی توان وراثت در این دو آیه را بر وراثت علم و دین حمل نمود؛ چراکه وراثت علم و دین در حقیقت کسب و به دست آوردن است نه به ارث بردن، و ارث گذاشتن به صورت حقیقی جز در مسائل مالی محقق نمی شود.

ثانیاً: دانستن این مسئله برای فاطمه و علی علیه السلام و عباس لازم بود که از بزرگان زمان و علم و دین بودند، ولی خلیفه اول احتیاجی به دانستن این مسئله نداشت؛ چراکه اصلاً به فکر وی خطور نمی کرد که از پیامبر صلی الله علیه و آله ارثی ببرد. پس چگونه می توان پذیرفت که پیامبر صلی الله علیه و آله این مسئله را به خلیفه اول ابلاغ کرده باشد، ولی به افرادی که به دانستن آن نیاز داشتند، ابلاغ نکرده باشد.

ثالثاً: احتمال دارد تقدیر روایت چنین باشد: «إِنَّ الشَّيْءَ الَّذِي تَرَكْنَاهُ صَدَقَةٌ، فَذَلِكَ الشَّيْءُ لَا يُوَرِّثُ» چیزی که به عنوان صدقه ترک کرده ایم، به ارث نمی رسد.

و اگر گفته شود بر اساس این احتمال، خصوصیتی برای رسول از میان سایر مردم نمی ماند، در جواب می گوئیم: چنین نیست؛ چراکه احتمال دارد پیامبران همین که قصد و نیت بر تصدق مالی کردند، آن مال از مالکیت پیامبران خارج شود و وارثان پیامبران نمی توانند آن مال را به ارث ببرند؛ در حالی که این مطلب درباره غیر انبیاء علیهم السلام صادق نیست. (رازی، ج ۹، ص ۲۱۰)

برای تکمیل مطلب به سخن قرطبی در کتاب تفسیرش نیز اشاره می شود. قرطبی

پس از آنکه روایت «نحن معاشر الأنبياء لانورث» را مسلم می‌داند، می‌گوید: «احتمال دارد مراد از روایت، این باشد که عدم توریث سیره و روش انبیاء باشد؛ هر چند در میان آنان کسی باشد که مال خود را به ارث بگذارد، مانند زکریا عليه السلام» (قرطبی، ج ۱۳، ص ۱۶۴).

روشن است که با وجود این احتمالها نمی‌توان بر این روایت تمسک کرد و فاطمه زهرا عليها السلام را از ارث محروم دانست.

نتیجه

آنچه خلیفه اول به عنوان عدم توریث انبیاء عليهم السلام از زبان پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله نقل نموده، از سه جهت مورد خدشه است:

۱. آیات قرآن آن را نقض می‌کند؛
۲. سند این سخن که تنها راوی آن خلیفه اول می‌باشد، قابل قبول نبوده و بلکه مردود است؛
۳. بر فرض قبول این سخن، احتمالهایی در آن وجود دارد که عدم توریث انبیاء را رد می‌کند.

بنابراین، کسی نمی‌تواند بر این روایت تمسک کند و خاندان رسالت را از ارث بردن از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله محروم نماید. و اگر این مسئله در تاریخ اتفاق افتاده، وجهی صحیح نداشته است و برای انجام شدن یک عمل، دلیل بر صحت آن نیست؛ بلکه باید بر اساس مبانی، صحت و سقم یک عمل بررسی شود.

چنان‌که ابن ابی الحدید می‌گوید: از علی بن فارقی استاد مدرسه غریبه بغداد پرسیدم: آیا فاطمه در ادعای خود صادق نبود؟ جواب داد: بلی، صادق بود. گفتم: پس فدک را به وی پس ندادند. تبسمی کرد و سخنی لطیف و زیبا به زبان آورد. او گفت: «اگر فدک را در آن روز به فاطمه پس می‌دادند فردا برمی‌گشت و ادعا می‌کرد که خلافت هم از آن همسرش علی است. در آن صورت، عذری نداشتند جز اینکه

سخن فاطمه را تأیید کنند، بدون آنکه نیاز به دلیل و شاهد باشد.» ابن ابی الحدید
ادامه می دهد:



این کلام صحیحی است هر چند استاد به صورت هزل و شوخی بیان کرده
است. (ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۸۴)

منابع

- قرآن کریم.

۱. آلوسی، محمود. روح المعانی فی تفسیر القرآن والسبع المثانی. بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۴ ق.
۲. ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبة الله. شرح نهج البلاغه. قم: کتابخانه آیت الله مرعشی، ۱۴۰۴ ق.
۳. البخاری الجعفی، ابو عبدالله. صحیح البخاری. بیروت: دار ابن کثیر، ۱۴۰۷ ق.
۴. رازی، الامام الفخر. التفسیر الکبیر. بیروت: داراحیاء التراث العربی.
۵. سجستانی ازدی، سلیمان بن الاشعث ابوداود. سنن ابی داود. تحقیق: محمّد محیی الدین عبدالحمید، دارالفکر.
۶. طبرسی، ابونصور احمد بن علی بن ابی طالب. الاحتجاج. مشهد: نشر مرتضی، ۱۴۰۲ ق.
۷. طبرسی، فضل بن حسن. اعلام الوری بأعلام الهدی. قم: انتشارات دارالکتب الاسلامیه.
۸. مجمع البیان فی تفسیر القرآن. بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۳۷۹ ق.
۹. قرطبی، ابو عبدالله محمّد بن احمد الانصار. الجامع احکام القرآن. بیروت: دارالکتب العربی، ۱۳۷۲ ق.
۱۰. قشیری نیشابوری، مسلم بن الحجاج ابوالحسن. صحیح مسلم. بیروت: داراحیاء التراث العربی، تحقیق: محمّد فؤاد عبدالباقی.